خبر

پروژه‌ای که ۱۰ سال درجا زد اظهار نظرهای متناقض مسئولین در پروژه گازرسانی

به گزارش «توسن»، سیستان و بلوچستان به عنوان پهناورترین استان کشور، ۵۷ پروژه از طرح مهر ماندگار را به خود اختصاص داده است که یکی از این پروژه‌ها گازرسانی از بندر عسلویه است. گر چه اجرای خط لوله انتقال گاز ازعسلویه به شهرستان ایرانشهر در سال ۱۳۸۴ به عنوان هدیه ای تاریخی به مردم این استان لقب گرفت و با عنوان خط “لوله صلح“ امید روشن شدن مشعل گاز در خانه های مردم این استان را پر فروغ کرد اما با گذشت ۱۰ سال از آغاز این تصمیم روشن شدن مشعل گاز در این استان رازی خاموش باقی مانده است.

تنها شهر دارای گاز فاقد گاز است

از ۱۹ شهرستان در سیستان و بلوچستان با جمعیت ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر تنها به ایرانشهر گازرسانی شده است که با گذشت ده سال از این اتفاق مبارک اما هنوز نیمی از مردم این شهر از نعمت گاز برخوردار شوند و به گفته طهرانی، مدیرعامل شرکت ملی گاز سیستان و بلوچستان برای اتمام کامل پروژه گازرسانی به ایرانشهر، شش ماه تا یک سال دیگر زمان لازم است که علت زمانبر بودن این پروژه را پرداخت نقدینگی و ضرورت اخذ مجوزهایی می‌داند که باید دریافت شود.

اظهار نظرهای متناقض مسئولین در پروژه گازرسانی به سیستان و بلوچستان

دکتر روحانی: گاز رسانی به شهرستان های سیستان و بلوچستان تا سال ۹۴

حجت الاسلام حسن روحانی در جریان سومین سفر استانی دولت یازدهم، در استادیوم هفده شهریور زاهدان به مقوله توسعه این استان اشاره کرد و گفت: جدای از امنیت استان باید به توسعه این منطقه توجه و قدم به قدم سایه آنرا در این استان پهن کرد لذا به دنبال این هستیم که در دولت یازدهم و تا سال ۹۴ گاز رسانی از منطقه ایرانشهر به سمت زاهدان و خاش صورت گیرد تادر مرحله بعدی از زاهدان به زابل و از ایرانشهر به سمت چابهار گاز رسانی انجام شود.

اوسط هاشمی: گاز تا نیمه سال ۹۵ به زاهدان می‌رسد

استاندار سیستان‌وبلوچستان در گردهمایی فرمانداران و بخشداران استان گفته بود که با تخصیص ۵۰ میلیارد تومان در سال آینده و تامین لوله‌های مورد نیاز کار گازرسانی به مرکز و شمال استان از ایرانشهر سرعت می‌گیرد و تا نیمه سال ۹۵ گاز به زاهدان می‌رسد.

پیش از این فروردین امسال علی اوسط هاشمی، استاندار سیستان و بلوچستان در نشست خبری با بیان اینکه گازرسانی را یکی از برنامه های دولت در سیستان و بلوچستان است گفته بود که ۴ منبع مالی برای تکمیل پروژه های گازرسانی پیش بینی شده که عبارتند از: فاینانس هند، مبلغ ۵ هزار میلیارد ریال از برنامه سال ۹۴، مبلغ ۶/۱ میلیارد دلار شورای پول و اقتصاد به صورت بیع متقابل، و نیز منبع تراز مالی صدور گاز که با وجود این تمهیدات گازرسانی به شهرها و روستاهای استان با سرعت انجام می شود و کار گازرسانی به استان در سال جاری به اتمام می رسد؛ امری که برخلاف وعده این مقام ارشد استان تحقق نیافت و اکنون بار دیگر وعده اتمام این طرح را در سال ۹۵ داد.

فاز نخست گازرسانی به سیستان و بلوچستان تا سال ۹۶ به اتمام می رسد

محمد حسن طهرانی مدیرعامل شرکت گاز سیستان و بلوچستان در نشست خبری با اصحاب رسانه افزود: گاز رسانی به سیستان و بلوچستان در دو مرحله اصلی تعریف شده که مرحله نخست آن شامل پنج شهرستان زاهدان، خاش، زابل، چابهار و ایرانشهر است که افق پایانی این فاز سال ۹۶ است.

وی ادامه داد: مرحله دوم طرح گازرسانی سیستان و بلوچستان مربوط به سایر شهرستان های استان است که افق این طرح با هدف خطوط اصلی در سال ۱۴۰۴ در نظر گرفته شده است.

بیش از چهار هزار میلیارد تومان اعتبار نیاز است

وی اظهار داشت: برای گازرسانی به سیستان و بلوچستان ۱/۶ دهم میلیارد دلار معادل چهار هزار و ۸۰۰ میلیارد تومان اعتبار مورد نیاز است که با توجه به اهمیت این پروژه از سه ردیف بودجه ای مجلس با ۵۰۰ میلیارد تومان اعتبار، مازاد تراز صادرات و واردات شرکت گاز با۳۰۰ میلیارد تومان اعتبار و بند قاف تبصره دو تامین خواهد شد.

ادامه در مقابل صفحه

به نام خبرنگاران، به کام مسئولین

به گزارش «توسن»، در ایام منتهی به روز خبرنگار و در روزهایی که جا دارد تقدیر خالصانه از این قشر زحمتکش به عمل آید و زحمات آنها ارج نهاده شود اما در استان سیستان و بلوچستان عواملی دست به دست هم داد که نه تنها حمایت صحیح و حقیقی از فعالان عرصه خبر و رسانه به عمل نیاید بلکه بعضا رفتارهای نامناسبی هم بر آنها روا داشته شود.

ماجرا از این قرار است که مسئولان استان از چندی قبل، وعده یک سفر تفریحی و گردشگری را به بندر چابهار به اصحاب رسانه داده بودند تا به همین بهانه کمی از خستگی فعالیت‌های روزانه و سخت این قشر کاسته شود.

این وعده چندین بار به بهانه‌های مختلف از قبیل نبود بلیت پرواز به زمانی دیگر موکول شد تا بالاخره مقرر شد که در هفته‌ای که گذشت این سفر انجام شود. اما متاسفانه در آخرین ساعات سفر و در حالی که خبرنگاران مدعو خود را آماده سفر می‌کردند از سوی مسئولان خبر داده شد که بلیت پرواز موجود نیست و سفر باید با اتوبوس انجام شود. چرا؟ به این علت که استاندار محترم، پرواز را برای خود و گروه همراهش هماهنگ کرده است و طبیعتا در این بین جایی برای خبرنگار باقی نمی‌ماند!

به هر ترتیب خبرنگاران رنج این سفر را تحمل می‌کنند و تحفه مسئولان را پس نمی‌زنند و راهی سفر می‌شوند. اما در کمال تعجب پس از رسیدن به مقصد متوجه می‌شوند که این سفر آن چنان هم تفریحی و برای رفع خستگی ترتیب داده نشده بلکه آنها آمده‌اند تا نشست‌های خبری استاندار و دیگر مسئولان را پوشش دهند و در لنزهای دوربین روابط عمومی استانداری ثبت شوند!

ای کاش قضیه همین جا تمام شده و غائله به یک نشست خبری ختم می‌شد. بسیار جالب و مایه تأسف است، استانداری که زیاد اهل برگزاری نشست‌های خبری و پاسخ دادن به اصحاب رسانه نبوده و نیست حال در این چند صباحی که خبرنگاران به عنوان اردوی تفریحی به بندر چابهار قدم گذاشته‌اند، میل وافری به این نشست‌ها پیدا کرده است. به گونه‌ای که در این چند روز تقریبا روزی دو نشست خبری برای استاندار و مسئولان تدارک دیده شد.

و باز هم ای کاش همین پایان ماجرا بود. ای کاش نشست‌های خبری مذکور بستری بود برای طرح انتقادات متعدد نسبت به عملکرد استاندار و گروه همراهش تا چه بسا از همین مسیر، یک سری از معایب شناسایی و برطرف می‌شد. متاسفانه در این جلسات، حضور مسئولان و همراهان جناب استاندار خیلی پررنگ‌تر از خبرنگاران بود و فرصتی به خبرنگاران برای طرح مسائل‌شان داده نمی‌شد.

اگر فرصتی هم داده می‌شد، سؤالات باید کتبی بوده و از یک فیلتر عظیم گذر می‌کرد و معمولا خیلی از سؤالات حتی خوانده نمی‌شد چه برسد به این که پاسخ داده شود.

در این سفر یک سری هدایای نقدی و غیر نقدی هم به خبرنگاران داده شد که به همین خاطر مسئولان عنوان کردند چون در طول سفر خرج زیادی برای مهمانان‌شان کرده‌اند لذا از پرواز برگشت هم خبری نیست و اتوبوس در خدمت خبرنگاران خواهد بود!

اگر مسئولان به جای تهیه هتل مجلل و غذاهای ویژه، شأنیت حقیقی خبرنگار را حفظ می‌کردند و به او و حرفه‌اش به عنوان یک ابزار نگاه نمی‌کردند، با تمام شدن سفر، این چنین کدورت‌ها و دلگیری‌هایی در دل این قشر زحمتکش و دلسوز کاشته نمی‌شد.

به هر ترتیب آن چیزی که فعالان عرصه خبر و رسانه از این سفر عنوان می‌کردند این بود که از آنها سوء استفاده شده و آنها در واقع به یک میتینگ تبلیغاتی و سیاسی دعوت شده‌اند نه به یک برنامه تفریحی و صنفی و استانداری بر سر آنها کلاه گذاشته است. از همه بدتر این که به خاطر بی‌احترامی‌های متعدد در حق آنها، عذرخواهی مشخصی هم از سوی استاندار انجام نشده است.

منبع: زاهدان نیوز

مصاحبه منتشر نشده از یار غار عبدالمالک

اعترافات پسر عمو

به گزارش «توسن»، هنگام دستگیری ریگی در اسفندماه سال ۸۸ شخص دیگری نیز در هواپیما عبدالمالک ریگی را همراهی می‌کرد که اخبار مربوط به دستگیری او در سایه شهرت عبدالمالک مغفول ماند. هر چند مدتی در برخی سایت‌ها و منابع غیر رسمی نقل قول‌های ساختگی در خصوص همراه ریگی منتشر شد و حتی وی را مأمور نفوذی ایران معرفی کردند! اما هیچ کدام از این خبرهای ساختگی به اهمیت اقدام ارزشمند جمهوری اسلامی ایران در دستگیری سرکرده گروهک جندالله، آنهم با آن شکل، کیفیت و البته اعترافات مهم خود ریگی نبود که به آن پرداخته شود. حمزه ریگی پسر عموی عبدالمالک و یکی از نزدیک‌ترین افراد به وی در گروهک بود که عبدالمالک را در سفر مهمش به قزاقستان و قرار دیدار با مأمورین آمریکایی، همراهی می‌کرد. حمزه تا مدت‌ها بعد از دستگیری حاضر به هیچ گفتگوی رسانه‌ای نبود و این مکالمه مختصر نیز با این شرط صورت پذیرفت که صرفاً در مورد مسائل اعتقادی صورت گیرد.

در ابتدا لطفاً خودتان را معرفی کنید و اجمالی از سابقه عضویت خود در گروه‌های تروریستی بفرمایید.

من حمزه ریگی هستم که در حدود چند سال قبل از دستگیری، جذب یکی از گروه‌های تروریستی به نام «جندالله» شدم که سرکرده این گروهک عبدالمالک ریگی بود.

سرکردگان این گروهک‌ها چگونه افراد را جذب گروهک‌های تروریستی می‌کنند؟ به عنوان مثال خود شما چگونه جذب شدید؟

این گروه ها از طریق کار بر روی احساسات مذهبی و برانگیختن احساسات قومی و مذهبی به دنبال جذب نیرو و شرکت در عملیات‌های تروریستی و خرابکارانه هستند. از همین حربه هم استفاده کردند و من و گروهی دیگر را تحریک کردند و سبب شدند تا جذب این گروه شدم و با این گروه همکاری می‌کردم. بعد از مدتی که همراه با این گروه در بعضی از عملیات های خرابکارانه مشارکت داشتم، متوجه شدم که تمام اعمال این عده از روی تندروی و افراط‌گرایی است که هدف آنان ایجاد اختلاف مذهبی بین دیگر مذاهب اسلامی و همچنین ایجاد ناامنی در استان‌های جنوب شرقی است و از هیچ گونه پشتوانه شرعی و مذهبی برخوردار نیستند. البته بعداز دستگیری به اشتباه خودم بیشتر پی‌بردم که راه غلطی را انتخاب کرده بودم.

حتی خود افراد تروریست عضو این گروه‌های تروریستی هم می‌دانند راهی که می‌روند اشتباه است، اما لجاجت و افراط‌گرایی سبب می شود که نتوانند به راحتی از این گروه‌ها جدا شوند. توجیهات این گروه‌ها برای اعضای جوان‌تر یا تازه جذب شده‌ها هم فقط از این طریق صورت می گیرد که دشمنان خود را در دسته کفار و مشرکین معرفی می‌کنند و اینگونه برای قتل آنها فتوا صادر می‌کنند. بالاخره ناآگاهی و بی‌سوادی اعضا هم کمک می‌کند که به راحتی به دام احکام دروغ و غیر اسلامی بیفتند

بعد از دستگیری ریگی و فروپاشی گروهش، اعترافات عبدالمالک که حکایت از پشیمانی داشت، پخش شد، اما همچنان برخی از باقی‌مانده‌های این گروه هر چند با وقفه، اما دوباره فعالیت خود را آغاز کردند!

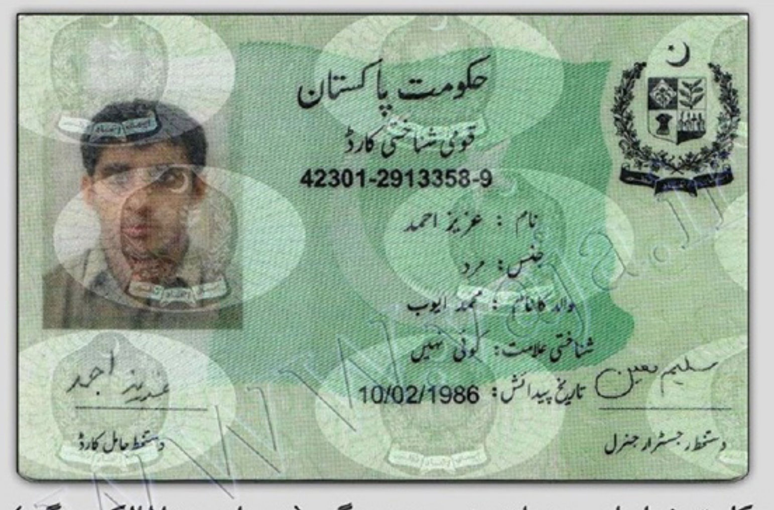

حکومت پاکستان
قومی شناختی کارڈ
42301-2913358-9
نام : عزیز احمد
جنس : مرد
والد کا نام : محمد ایوب
شناختی علامت : کوئی نہیں
تاریخ پیدائش : 10/02/1986
دستخط حامل کارڈ
دستخط جسٹرار جنرل

کارت شناسایی متعلق به حمزه ریگی (همراه عبدالمالک ریگی)

توضیح این‌که کارت فوق با نام جعلی احمد عزیز صادر گردیده است.

اگر فقط مسئله فریب‌خوردگی است، چرا همچنان ادامه می‌دهند؟

دیگر گروه های تکفیری هم که اکنون در حال انجام عملیات های تروریستی هستند هم مانند این گروه از روی افراط عمل می کنند که باعث گرفتن جان عده‌ی زیادی از بی گناهان می‌شوند. آنها دیگر به ورطه‌ای افتاده‌اند که نفع و ضرر خود را تشخیص نمی‌دهند! و همچنان بر عقاید اشتباه خود لجاجت می کنند. زیان این گروه ها بیش از سودشان است که می توان گفت که این گروه های نه تنها سودی برای اسلام ندارند، بلکه وجودشان تماماً برای اسلام ضرر است. کارهای اینان اصلاً اسلامی نیست و بویی از اسلام نبرده است. نشانه آن هم ارتباط این گروه‌ها با کشورهای غربی است؛ آنها از کسانی دریافت کمک می کنند که اصلاً با اسلام و دین و مخالفند و سر جنگ دارند. این کشورها برای ادامه خشونت‌ها به نام اسلام و دستیابی به اهداف سیاسی خود سرمایه‌گذاری می کنند.

اسلام همه جا را با شمشیر فتح نکرد و بسیاری از جاها را با اخلاق نیکو و حسن خلق فتح و تمام این کارها خطا و اشتباه است و سود و نتیجه‌ای جز ایجاد نفرت در بین مسلمین و غیر مسلمین ندارد.

بالاخره برخی از اعمال و جرائمی که این گروه‌ها مرتکب می‌شوند با هیچ توجیهی در دین اسلام قابل پذیرش نیست که نمونه آن قتل دیگر انسان‌هاست. اینها چطور این مسئله را برای خود و دیگر اعضای گروه توضیح می‌دهند؟

قتل مسلمانان یکی از خطاهای آشکار این گروه‌ها است که هیچ وقت هم سرکردگان تروریست‌ها پاسخی برای آن ندارند! همین نوع قتل‌ها مانند سر بریدن‌ها و عملیات‌های انتحاری که بی‌گناهان زیادی کشته می‌شوند، هیچ جایی در اسلام و شرع و قرآن و حدیث ندارد. همه هم می‌دانند که این گونه کشتارها خطا است، حتی خود افراد تروریست عضو این گروه‌های تروریستی هم می‌دانند راهی که می‌روند اشتباه است، اما لجاجت و افراط‌گرایی سبب می شود که نتوانند به راحتی از این گروه‌ها جدا شوند. توجیهات این گروه‌ها برای اعضای جوان‌تر یا تازه جذب شده‌ها هم فقط از این طریق صورت می گیرد که دشمنان خود را در دسته کفار و مشرکین معرفی می‌کنند و اینگونه برای قتل آنها فتوا صادر می‌کنند. بالاخره ناآگاهی و بی‌سوادی اعضاء هم کمک می‌کند که به راحتی به دام احکام دروغ و غیر اسلامی بیفتند.

تعریف جهاد در گروه‌های تروریستی هم با همین قسم از توجیهات ارائه می‌شود و البته تصور می‌کنم که جنگ و جهاد یکی ار واژه‌های اصلی برای جذب اعضا است. تعریفی که از جهاد در این گروه‌ها می‌شود، تعریفی غیرشرعی و غیر عقلی است که متأسفانه از این دستور اسلامی سوء استفاده شده است. در شرع اسلام وظیفه علما و فقها و مجتهدین است که دستورات شرعی و تعریف و تفاسیر اسلامی را به مردم بشناسانند. با توجه به اینکه علما وظیفه خود را به درستی به انجام رسانده‌اند و با توجه به اینکه فتاوای صادره از سوی علما مخالف نظرات شخصی و ظاهرگرایانه سرکردگان امثال این گروهک‌ها است، آنها مجبور می‌شوند تعاریف و تحریف‌های غلط از دستورات و قوانین اسلام تولید کنند! که با روح اسلام در تعارضی آشکار است. سرکردگان این گروهک‌ها اصلاً صلاحیت علمی ندارند تا بتوانند مسائل را تجزیه و تحلیل کنند.

از نظر شما درگیری میان مسلمانان که آن را در زمره اهداف غربی و استعماری دسته‌بندی کردید، چه محصولی برای جهان اسلام دارد؟

در جهان اسلام که پیامبر مبعوث شدند، اصلاً درگیری وجود نداشت و اینگونه نبود که مسلمانی خون برادر مسلمان دیگرش را بریزد و این در بین تمام مسلمانان بود و اختلافی بین مسلمانان وجود نداشت.

پیامبر(ص) رحمةللعالمین بود و این مهربانی تنها شامل مسلمین نمی‌شود، بلکه مهربانی پیامبر برای تمام مخلوقات است و چگونه امکان دارد پیامبری که رحمتش بی‌اندازه است، دستور به قتل و کشتار بی‌گناهان و مسلمانان بدهد؟ اما در این گروه‌ها با برداشت‌های ظاهرگرایانه و غیر علمی که توسط افرادی که صلاحیت هم ندارند صورت می‌گیرد، دلیل اعمال خودشان را رفتار پیامبر می‌دانند که البته با داشتن کم‌ترین آگاهی نسبت به رفتار پیامبر به کذب بودن این ادعا می‌توان رسید. اگر اخلاق پیامبر نبود، اسلام به این اندازه در بین بشر رشد نمی کرد و امروز شاهد گسترش و پیشرفت اسلام نبودیم. اما گروهک‌های تکفیری و تروریستی از این رحمت پیامبر بویی نبرده‌اند و تمام رویکرد آنان خشونت‌زا است که تنها باعث اسلام زدایی در بین دیگر انسان‌های آزادی خواه می‌شود که اسلام زدایی نقشه‌ای از جانب استعمارگران است که بازیگردانان این عرصه افراد گروه‌های تروریستی هستند.

اگر امروز هم در بین مسلمین بنابر همان رأفت و مهربانی پیامبر رفتار شود، هیچ اختلافی را در بین مسلمانان نخواهیم دید. انسان با خشونت، کاری را از پیش نخواهد برد و با مهربانی و رحمت است که می توان کارها را پیش برد. رفتار از روی خشونت حاصلی جز تنفر و کینه نخواهد داشت. خداوند در قرآن راه را نشان داده است که با اخلاق نیکو است که می‌توان در بین مسلمانان الفت و دوستی را ایجاد کرد. با ریختن خون مسلمانان چیزی حاصل نمی‌شود. دین راه دوستی و مودت را به مسلمین نشان می‌دهد، خشونت راهی در اسلام ندارد، شیوه دعوت رسول اکرم به وسیله اخلاق بوده است نه از راه جنگ و خونریزی.

در شرع اسلام وظیفه علما و فقها و مجتهدین است که دستورات شرعی و تعریف و تفاسیر اسلامی را به مردم بشناسانند. با توجه به اینکه علما وظیفه خود را به درستی به انجام رسانده‌اند و با توجه به اینکه فتاوای صادره از سوی علما مخالف نظرات شخصی و ظاهرگرایانه سرکردگان امثال این گروهک‌ها است، آنها مجبور می‌شوند تعاریف و تحریف‌های غلط از دستورات و قوانین اسلام تولید کنند! که با روح اسلام در تعارضی آشکار است. سرکردگان این گروهک‌ها اصلاً صلاحیت علمی ندارند تا بتوانند مسائل را تجزیه و تحلیل کنند.

فتاوای صادر شده در گروه‌های تروریستی تکفیری با نظر و فتوای علمای شناخته شده دینی اعم از شیعه و سنی در تضاد است، با وجود این فضا باز هم می‌بینیم که هرچند در تعدادی محدود، اما برخی به این گروه‌ها گرایش می‌یابند!؟

گروه‌های تروریستی با درست کردن فرقه‌ها و گروه‌ها مخالف علما هستند و بنابر روش علما عمل نمی‌کنند و مشورتی هم از علما نمی‌گیرند. همانطور که گفتم بی‌سوادی و کم اطلاعی افراد هم برای افتادن در این دام‌ها مؤثر است. کسانی که در این گروه‌ها فتوای جهاد صادر می‌کنند به هیچ وجه از علما و بزرگان دینی نیستند و در نهایت با علمای واقعی دین درگیر می‌شوند که این درگیری‌ها فقط به نفع رژیم صهیونیستی و آمریکاست.

سرکردگان گروهک‌های تروریستی، علی‌رغم ادعاهای خود از ابتدایی‌ترین آگاهی‌های دینی برخوردار نیستند و صلاحیت این کار را هم ندارند. برای صادر کردن دستور فتاوی احتیاج به مقدمات خاصی است که با تحصیل علوم دینی و شناخت قوانین اسلامی حاصل خواهد شد. اصل حرکت‌های تروریستی با گفتار علما مخالف است و هیچ عالمی دستور نداده است که مسلمانان را به قتل برسانند. روش علما دعوت به اسلام از طریق گفتار اسلامی است و زور و اجبار، راهی در دعوت علما به اسلام ندارد. سخن تمام علمای اسلامی خیرخواهی برای تمام انسان‌ها است و از همین رو است که انسان‌ها را دعوت به اسلام می‌کنند.

منبع: راه دانا

ادامه

مدیرعامل شرکت گاز سیستان و بلوچستان تصریح کرد: شرکت ملی گاز ایران برای تسریع گازرسانی به استان در قالب بند قاف تبصره دو اقدام به فراخوان مشارکت بخش خصوصی در این زمینه کرده که امیدواریم با مشارکت سرمایه گذاران بتوانیم این طرح را به زودی به اتمام برسانیم.

طهرانی اظهار داشت: خوشبختانه برای گازرسانی به استان دور نمایی روشن تعریف و برنامه ریزی شده و در این زمینه با توجه به عنایت ویژه رییس جمهور، هیات دولت و مسوولان استانی امیدواریم این طرح با توجه به اهمیت اقتصادی آن برای توسعه استان در زمان تعیین شده با مشارکت بخش خصوصی به اتمام رسد.

وی با بیان اینکه تمام لوله مورد نیاز طرح گازرسانی به استان هم به صورت ورق و هم به صورت تمام لوله تامین شده است گفت: با توجه به اهمیت کار ابتدا گازرسانی به صنایع بزرگ استان پیش بینی شده و در کنار آن گاز رسانی به شهرها مدنظر قرار گرفته است.

وی گفت: نخستین طرح گاز رسانی سیستان و بلوچستان به طول ۲۶۰ کیلومتر خط انتقالی ایرانشهر به زاهدان است که با۶۰۰ میلیارد تومان اعتبار تخصیص یافته از پروژه های فعال این شرکت است به طوری که از مهرماه امسال عملیات اجرایی آن آغاز شده است.

مدیرعامل شرکت گاز سیستان و بلوچستان ادامه داد: خط انتقال چابهار در اولویت بعدی این شرکت قرار دارد که هنوز ردیف اعتباری آن تعیین نشده ولی در قالب طرح گازرسانی به استان فراخوان برای جذب سرمایه گذار ارائه شده است.

طهرانی با بیان اینکه تمام مطالعات مهندسی ۱۹ شهرستان سیستان و بلوچستان انجام شده است افزود: با توجه به اولویت بندی انجام شده، پنج شهرستان در مرحله نخست قرار دارند.

منبع: عصرهامون

نقد محرمانه هسته‌ای در زاهدان

همزمان با بحث و حدیث‌های فراوان درباره توافق هسته‌ای ایران و گروه ۱+۵ در وین، یک نشست نقد محرمانه هسته‌ای در زاهدان برگزار شده است.

به گزارش سرویس سیاسی هفته نامه «توسن»، گفته می‌شود که این نشست نقد محرمانه در یکی از مکان‌های مذهبی زاهدان چند روز قبل برگزار شده است.

بر اساس پیگیری‌های خبرنگار هفته نامه «توسن»، در این نشست جمع قابل توجهی از فعالین سیاسی، فرهنگی، اساتید و روحانیون و مسئولین برخی تشکل های دانشجویی زاهدان حضور داشته‌اند.

محور اصلی این جلسه نقد و بررسی مفاد توافق وین و قطعنامه ۲۲۱۳ بوده و در این نشست برخی اخبار پیرامون نظرات مسئولین عالی نظام در اینباره مورد بررسی قرار گرفته است.

در این نشست بخشی از طراحی جریان فتنه در تهران و همچنین در استان‌ها درباره توافق هسته ای مورد بررسی قرار گرفته و حاضرین در جلسه نسبت به مقابله احتمالی با این طراحی‌ها توجیهه شده‌اند.

با توجه به تاکید و تصریح مقام معظم رهبری مبنی بر رعایت عدم ایجاد شکاف و پرهیز از دو دستگی در جامعه پس از توافق وین، در این جلسه ضمن تاکید بر لزوم هوشیاری خواص استان بر تبیین واقعیات توافق وین برای عموم مردم تاکید شده است.

در همین حال، برخی برآوردها نشان می دهد که عموم مردم در سیستان و بلوچستان تنها از توافق هسته‌ای در وین انتظار تحولات ملموس اقتصادی و معیشتی داشته و احتمال بدعهدی و کارشکنی طرف آمریکایی در صحنه اجرایی توافق و در ادامه راه را بسیار جدی می دانند. به اعتقاد ناظرین سیاسی به همین دلیل پس از توافق هسته ای در این استان به مانند دیگر مناطق کشور شادی قابل توجهی مشاهده نشد.

با این وجود در حالی این نشست غیر رسمی، مردمی و خودجوش برگزار شده است که معاون سازمان انرژی اتمی چند روز قبل از احداث نیروگاه هسته ای در سواحل مکران در سیستان و بلوچستان خبر داده بود.

از واقعه مسجد گوهرشاد تا شیفتگی به تمدن غربی

رضاشاه در جنگ با پوشش اسلامی به جنگ با سنت می‌رفت؛ سنتی که برای خود متولی داشت. جنگ با حجاب، جنگ با متولیان امر سنت بود. رضاشاه به‌مثابه‌ی کسی که در تلاش بود تا یک حکومت مطلقه را تأسیس نماید، قائل به حذف همه‌ی گروه‌های مرجع نیز بود.

گروه تاریخ برهان/ محسن نعیمی؛ بر خلاف تصور نادرستی که در میان بسیاری از پژوهشگران و دانش‌پژوهان مسائل تاریخی وجود دارد، واقعه‌ی مسجد گوهرشاد پس از کشف حجاب اتفاق نیفتاد، بلکه چند ماه پیش از آن رخ داد. نگاهی دوباره به تاریخ این دو رویداد، به خوبی روشن‌کننده‌ی این امر است: در حالی که کشف حجاب در ۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ روی داد، واقعه‌ی مسجد گوهرشاد ۲۱ تیرماه به وقوع پیوست؛ یعنی حدود شش ماه پیش از کشف حجاب. بر این اساس، واقعه‌ی مسجد گوهرشاد را یا می‌بایست واکنشی به اجباری شدن کلاه شاپو به جای کلاه پهلوی برای مردان دانست یا پاسخی به شایعات درباره‌ی احتمال اجرای کشف حجاب زنان. اما دغدغه‌ی یادداشت حاضر این نکته است که حکومت پهلوی از واقعه‌ی کشف حجاب چه هدف یا اهدافی را دنبال می‌نمود؟ آیا تظاهر به تمدن غربی تنها دلیل این اقدام بود؟

قطعاً گرایش به ظواهر تمدن از جمله اهداف رضاشاه و هم‌فکران وی بوده است. به خصوص که پس از نسل اول روشن‌فکری، روشن‌فکران بعدی جامعه به تدریج به این جمع‌بندی می‌رسیدند که میان شرایط عینی مدرنیته، مظاهر فرهنگی آن و همچنین شرایط ذهنی آن، ارتباط برقرار است. از این رو، هر چه در یکی از این زمینه‌ها به پیش رویم، می‌توانیم در جهات دیگر نیز شاهد گسترش فرآیند مدرنیته باشیم.

رضاشاه قطعاً بدون هراس به سراغ کشف حجاب نرفت، زیرا کمی پیش از آن در کشور همسایه، یعنی افغانستان، اتفاقی افتاد که احتمالاً می‌بایست رضاشاه را به هراس انداخته باشد. آن اتفاق این بود که امان‌الله‌خان، پادشاه این کشور، که به تازگی از سفر اروپا به کشور خود بازگشته بود، در افغانستان کشف حجاب را اعلام نمود و این واقعه به قیام علیه او انجامید و وی سرنگون شد.

امان‌الله‌خان در تهران به دیدار رضاشاه نیز آمده بود (۱۳۰۸) و قطعاً رضاشاه با اندیشه‌ی او آشنایی داشت. بنابراین پیش از آتاتورک، شاید این امان‌الله‌خان بود که بر رضاشاه تأثیر نهاده بود. اگر ترتیب وقایع را در نظر داشته باشیم، با سقوط او، طبیعی می‌نماید که رضاشاه حداقل تا مدتی ریسک دستور کشف حجاب را به جان نخریده باشد. به خصوص اینکه قطعاً بخشی از مردم ایران نیز از تجربه‌ی افغانستان مطلع بودند و قیام مردم افغانستان می‌توانست به ایران نیز کشیده شود.

بر این اساس، طبیعی است که عامل انگیزه‌بخش دیگری مجدداً رضاشاه را مجاب نموده باشد تا دستور کشف حجاب را صادر نماید.

قطعاً یکی از این انگیزه‌ها، دیدار او از آنکارا بود. این بار رضاشاه خود به کشوری با اسلوب مدیریتی شبیه ایران رفت و از نزدیک شاهد فضای شبه‌مدرنیستی ترکیه شد. آتاتورک در اقداماتی این گونه از رضاشاه پیش بود. به خصوص اینکه فضای افکار عمومی در برابر آتاتورک قابل قیاس با امان‌الله‌خان نبود. در جامعه‌ی ترکیه نیز کشف حجاب برای آتاتورک هزینه‌زا بود، لیکن نه به اندازه‌ی هزینه‌ای که امان‌الله‌خان پرداخت نمود. بنابراین دیدار رضاشاه از ترکیه، او را با چهره‌ی جدیدی از مظاهر مدرنیته آشنا نمود.

از طرف دیگر، روشن‌فکران و نخبگان سیاسی ایرانی، همچون علی‌اکبر سیاسی و عبدالحسین تیمورتاش، تا پیش از این، بسیار کوشیده بودند تا او را راضی کنند که دستور کشف حجاب را صادر نماید؛ اما شاه در مقابل این خواسته‌ها ایستاده بود و صراحتاً بیان داشته بود که اگر قرار باشد همسرش حجاب خود را بردارد، او را طلاق می‌دهد! اما همین شاه، اندکی بعد و در ۱۷ دی‌ماه، به همراه همسر و دختران بی‌حجابش در مراسم کشف حجاب در دانشسرای دختران شرکت می‌کند. رضاشاه فرد باسوادی نبود. قطعاً جامعه‌ی روشن‌فکری بر او تأثیر نهادند. علاوه بر این، ترکیه برای او یک الگو شد.

با همه‌ی این احوال، رضاشاه می‌توانست از کنار مسائلی چون کشف حجاب دستاوردهای دیگری نیز داشته باشد. نکته‌ای که در چارچوب مدرنیته‌خواهی رضاشاه محوریت دارد، تلاش او برای محوریت‌بخشی نقش دولت به عنوان مرجع اصلی همه‌ی مسائل در جامعه‌ی ایرانی است.

تا پیش از این و در دوره‌ی قاجاریه، این روحانیت بود که نقش مرجع را ایفا می‌نمود. حکومت قاجاریه در نقش یک دولت پاتریمونیال، کارویژه‌های عمده‌ای را که ما از حکومت‌ها انتظار داریم، ایفا نمی‌نمود؛ جمله نهاد قضاوت. جدای از این، روحانیت طرف مشورت مردم بود و همچنین توانایی ایجاد فصل‌الخطاب را داشت. آن‌چنان که در ماجرای تنباکو، این کار را نمود و البته حتی پیش از آن و در جریان جنگ‌های ایران و روس، مردم را دعوت به جهاد نمود و در ماجرای مشروطیت نیز پیشرو شد.

برای یک دولت مطلق همچون حکومت رضاشاه، ایفای نقش مرجعیت جامعه از طرف نهادی غیر از حکومت، قابل پذیرش نبود. رضاشاه دادگستری را مستقل از روحانیت بنیان نهاد، اوقاف را از دست آنان خارج نمود، سازمان پرورش افکار تأسیس نمود و... البته موارد گفته‌شده در طول حکومت رضاشاه انجام شد و نه الزاماً در همان سال‌های نخست حکومت وی. اما همه‌ی این موارد بسیار هدفمند انجام می‌شد. قطعاً از جمله اهداف سلبی و مهمی که رضاشاه دنبال می‌نمود تضعیف نهاد روحانیت بود.

در این راستا، تلاش برای کشف حجاب نیز می‌تواند اقدامی علیه روحانیت باشد. همان طور که مخالفت‌ها در مشهد نیز به دست یک روحانی به نام بهلول رقم خورد. همان گونه که شیخ محمد بافقی، آن زمانی که خانواده‌ی سلطنتی بدون حجاب وارد صحن حرم مطهر حضرت معصومه شدند، زبان به اعتراض گشود؛ آن‌چنان که روحانیون وقتی امان‌الله‌خان، پادشاه افغانستان، با ثریا، همسر بی‌حجاب خود، به ایران آمد اعتراض کردند.

در واقع رضاشاه در جنگ با پوشش اسلامی به جنگ با سنت می‌رفت؛ سنتی که برای خود متولی داشت. جنگ با حجاب، جنگ با متولیان امر سنت بود. رضاشاه به مثابه کسی که در تلاش بود تا یک حکومت مطلقه را تأسیس نماید، قائل به حذف همه‌ی گروه‌های مرجع نیز بود. اگرچه وی تحصیل‌کرده نبود، اما قطعاً چه خود و چه اطرافیان وی، نسبت به پیامدهای این کار آگاه بودند.

رضاشاه قائل به هیچ گونه حائلی میان مردم و دولت نبود. جامعه‌پذیری روحانیت را نیز منسوخ‌شده می‌دانست و از این رو، به جنگ سنت‌ها رفت. او توانست در دوره‌ی حیات سیاسی خود، روحانیت را به گوشه‌ی انزوا ببرد، لیکن از آنجا که روند نوسازی‌اش آمرانه بود، به محض سقوطش، جامعه به حالت گذشته بازگشت. باز هم روحانیت به وادی سیاست بازگشت؛ آن‌چنان که فداییان اسلام وارد عرصه شدند. آیت‌الله کاشانی نقشی حیاتی در نهضت ملی شدن نفت ایفا نمود و فراتر از همه‌ی این‌ها، انقلاب سال ۱۳۵۷ رنگ‌وبویی دینی به خود گرفت و رهبری و ایدئولوژی آن از این جنس شد.(*)

محسن نعیمی-اندیشکده برهان

به مناسبت سالمرگ محمدرضا پهلوی

شاه در دوران سرگردانیش

محمدرضا پهلوی از زمان ترک ایران ۱۰ هفته در مراکش، ۱۱ هفته در باهاماس، ۱۷ هفته در مکزیک، ۱۰ هفته در آمریکا برای معالجه و مدت کوتاهی هم در پاناما بود و سرانجام به مصر رفت. همچنین در این مدت، انگلیس، سوئیس، اردن و فرانسه از پذیرش وی خودداری کردند.

محمدرضا پهلوی از زمان ترک ایران در دی‌ماه ۱۳۵۷ تا زمان مرگش در مصر در مرداد ۱۳۵۹، کشورهای مختلفی را برای اقامت برگزید، اما در هریک از این کشورها اقامتش با مشکلات مختلفی مواجه شد. به‌طوری‌که مجبور می‌شد تا مدام محل اقامتش را تغییر دهد. در این میان، در هر تغییر اقامتی، یکی از مشکلات او، پیدا کردن کشوری بود که حاضر به پذیرش وی باشد. در این نوشتار برآن هستیم تا بررسی کنیم چرا آمریکا و مصر حاضر به پذیرش شاه سابق ایران شدند.

محمدرضا پهلوی از زمان ترک ایران ۱۰ هفته در مراکش، ۱۱ هفته در باهاماس، ۱۷ هفته در مکزیک، ۱۰ هفته در آمریکا برای معالجه و مدت کوتاهی هم در پاناما بود و سرانجام به مصر رفت. همچنین در این مدت، انگلیس، سوئیس، اردن و فرانسه از پذیرش وی خودداری کردند.

مصر

حکومت مصر در زمان جمال العبدالناصر، به حکومت شوروی متمایل بود. این مسئله باعث شده بود تا در این مقطع، شاهد حضور مستشاران نظامی و کارشناسان اقتصادی شوروی در مصر باشیم. با این حال، روی کار آمدن سادات و تمایلات وی برای نزدیکی به آمریکا باعث شد تا مصر روابط خود را با شوروی کاهش داده و درصدد توسعه‌ی روابط با آمریکا برآید. در این میان، شخصی که بسترهای لازم برای ایجاد روابط بین مصر و آمریکا را فراهم ساخت، محمدرضا پهلوی بود. شاه ایران زمینه‌های لازم برای آغاز مذاکرات مصر و رژیم صهیونیستی را نیز فراهم کرد. این مسائل باعث شده بود تا روابطی شخصی بین محمدرضا پهلوی و سادات ایجاد شود؛ مسئله‌ای که باعث شد تا این کشور در ابتدا و انتهای فرار او از ایران، پذیرای وی باشد.(۱)

یکی از دلایل عمده‌ی حمایت گروه راکفلر و کسینجر از ورود شاه به آمریکا، سهامدار بودن آن‌ها در گروه بانکی چیس مانهاتان بوده است؛ بانکی که بخش عمده‌ای از دوازده میلیارد دلار پول ایران در آن‌ها قرار داشت. همچنین این بانک‌ها نگه‌دارنده‌ی بخشی از سرمایه‌ی خاندان پهلوی بودند.

علاوه بر این، انقلاب اسلامی در زمانی روی داده بود که در جامعه‌ی مصر یک نوع بازگشت به اسلام شکل گرفته بود. از یک منظر، انقلاب اسلامی باعث شعله‌ورتر شدن موج گرایش به اسلام در این کشور گردید. زمینه‌های علاقه‌مندی مردم مصر به اهل‌بیت (ع)، موجب شد تا مصر بسترهای مناسب‌تری برای استقبال از انقلاب اسلامی داشته باشد. این مسئله باعث شد تا دولت مصر با بهره‌گیری از سیاست صدور حکم توسط علمای سنتی مبنی بر لزوم حمایت از ولی‌امر (شاه) و سخت‌گیری بر جریانات اسلام‌گرا درصدد برآید تا این موج را خنثی کند.(۲)

در واقع سادات معتقد بود که هرگونه پذیرش ایران انقلابی و حمایت نکردن از شاه به‌منزله‌ی به رسمیت شناختن اسلام‌گرایان است. از این رو، او تأکید داشت باید با حمایت از شاه ایران، موج اسلام‌گرایی در منطقه را خنثی کرد.

در نهایت یکی از عوامل پذیرش شاه در مصر، تلاش حلقه‌ی پهلوی‌گرایان در کاخ سفید و وزارت امور خارجه‌ی مصر بود. در این‌باره ویلیام شوکراش در کتاب «آخرین سفر شاه» به جریان سفر لوید کارتر به پاناما و آماده کردن شرایط لازم برای سفر شاه به مصر اشاره کرده و به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه آمریکایی‌ها با فراهم کردن هواپیما، از طریق سازمان سیا، به شاه کمک کردند تا به مصر فرار کند.(۳)

مراکش

در همان سالی که مراکش اعلام استقلال کرد (۱۳۳۵)، سلطان محمد پنجم، پادشاه مراکش، در پاسخ به دعوت رسمی پادشاه ایران، قصد سفر به تهران را داشت که مرگ مجالش نداد. اما دهه‌ی چهل اوج رفت‌وآمدها بین تهران و رباط بود. در ۱۳۴۳ محمدرضاشاه پهلوی و همسرش از آمریکا راهی مراکش شدند و روز ۲۳ فروردین ۱۳۴۷ سلطان حسن دوم، پادشاه مراکش، به تهران آمد. همان سال متقابلاً شاه و فرح به مراکش رفتند. سال بعد هم شاه ایران برای شرکت در اولین اجلاس سران کشورهای اسلامی راهی رباط شد. وزیران دو کشور هم یکی پس از دیگری به پایتخت‌های یکدیگر می‌رفتند و می‌آمدند.

قسمت اعظمی از یهودیان مراکش (که حدود ۲۵۰ هزار نفر می‌شدند) در زمان ملک حسن دوم به اسرائیل مهاجرت کردند. به همین دلیل، لابی اسرائیل در این کشور بسیار فعال بود و تأثیرات بسزایی بر تصمیم‌گیری‌های این کشور داشت. می‌توان روابط شخصی محمدرضا پهلوی و شاه مراکش و همچنین لابی رژیم اشغالگر قدس را جزء مهم‌ترین عوامل راه دادن شاه به مراکش عنوان کرد.(۴) همچنین مقصد محمدرضا پهلوی بعد از مراکش، «باهاما» در آمریکای مرکزی بود که با رایزنی‌های مشترک راکفلر و کسینجر، یعنی حلقه پهلوی‌گرایان، صورت گرفت.

آمریکا

می‌توان مهم‌ترین عامل در پذیرش شاه سابق ایران در آمریکا را به نقش پهلوی‌گراها در صحنه‌ی سیاست داخلی و خارجی این کشور نسبت داد. هم‌زمان با تقاضای شاه برای ورود به آمریکا، کارشناسان وزارت خارجه‌ی این کشور اعلام کردند که این مسئله برخلاف منافع ملی آمریکاست. در همین زمان، سفارت آمریکا دو بار به کاخ سفید اعلام کرد که از پذیرش شاه سابق ایران خودداری کند. همچنین ویلیام سالیوان، سفیر آمریکا در زمان پهلوی در ایران نیز با آمدن شاه به آمریکا مخالفت کرد. با این حال، رایزنی‌های راکفلر و کسینجر باعث شد تا سرانجام با آمدن شاه به آمریکا موافقت شود.

مروری بر کشورهای پذیرنده‌ی محمدرضا پهلوی بعد از سقوط وی نشان‌دهنده‌ی نقش قوی گروه پهلوی‌گراهای وزارت خارجه‌ی آمریکا در پذیرش وی است. به‌طوری‌که آن‌ها توانستند بسترهای اقامت شاه در آمریکا، مکزیک، باهاماس و سرانجام به مصر را فراهم کنند.

براساس تحقیقاتی که در سال‌های بعد به عمل آمد، مشخص شد که یکی از دلایل عمده‌ی حمایت گروه راکفلر و کسینجر از ورود شاه به آمریکا، سهامدار بودن آن‌ها در گروه بانکی چیس مانهاتان بوده است؛ بانکی که بخش عمده‌ای از دوازده میلیارد دلار پول ایران در آن‌ها قرار داشت. همچنین این بانک‌ها نگه‌دارنده‌ی بخشی از سرمایه‌ی خاندان پهلوی نیز بودند. علاوه بر این، نفوذ این گروه در محافل آمریکایی باعث شد تا کارتر در آستانه‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری سعی کند تا آن‌ها را از خود نرنجاند. بر این اساس، اجازه‌ی ورود شاه به آمریکا را داد.(۵)

یکی از کمیته‌های کنگره، بعدها در تحقیقات خود اعلام کرد که گروه بانکی چیس مانهاتان با فراهم ساختن ورود شاه به ایران و ایجاد خشم عمومی ایرانی‌ها نسبت به آمریکا، باعث اشغال سفارت این کشور شد. با این حال، در مسئله‌ی بلوک شدن سرمایه‌های ایران در این بانک‌ها، در عمل این گروه بانکی بود که سود نهایی را بُرد.(۶)

پاناما

دولت پاناما از آغاز سقوط محمدرضا، از وی به‌طور رسمی دعوت کرده بود به‌عنوان پناهنده در آن کشور اقامت کند. با این حال، وی تا قبل از ترک آمریکا هیچ‌گاه به این دعوت‌نامه پاسخ نداده بود، اما بعد از ترک آمریکا راهی پاناما شد. در زمان اقامت وی در این کشور، قطب‌زاده که خودش را برای انتخابات ریاست‌جمهوری آماده می‌کرد، یک وکیل دادگستری چپ‌گرای فرانسوی به نام کریستیان بورگه و یک آرژانتینی به نام هکتور ویلالون آندو را به پاناما فرستاد تا درباره‌ی استرداد شاه با دولت این کشور مذاکره کنند.(۷) با این حال، در نهایت با حمایت حلقه‌ی پهلوی‌گرایانِ سیاست خارجی آمریکا، شاه توانست به‌موقع از این مسئله آگاه شده وَ آمریکا را ترک کند.

فرجام سخن

مروری بر کشورهای پذیرنده‌ی محمدرضا پهلوی بعد از سقوط وی، نشان‌دهنده‌ی نقش قوی گروه پهلوی‌گراهای وزارت خارجه‌ی آمریکا در پذیرش وی است؛ به‌طوری‌که آن‌ها توانستند بسترهای اقامت شاه در آمریکا، مکزیک، باهاماس و سرانجام مصر را فراهم کنند. این گروه در قبل از انقلاب با دلالی در رابطه‌ی ایران و آمریکا و فروش تجهیزات نظامی به ایران توانسته بودند سودهای هنگفتی را به دست آورند. بر این اساس، بعد از انقلاب زمانی که متوجه شدند دولت ایران دیگر با آن‌ها معامله نمی‌کند و قصد دارد پول‌های خود را از بانک‌های تحت پوشش آن‌ها خارج کند، تلاش کردند تا با بلوکه کردن دارایی‌های ایران، از این مسئله جلوگیری کنند.

همچنین حمایت مصر از شاه ایران به این دلیل بود که این کشور احساس می‌کرد در صورتی که موج اسلام‌گرایی در خاورمیانه با کنترل ایران خنثی نشود، این مسئله دیر یا زود دامن سایر کشورها را می‌گیرد. از این رو، با حمایت از شاه سعی داشت تا کشورهای منطقه را بر لزوم حمایت‌های سیستم‌های دست‌نشانده فرابخواند و همچنین موج اسلام‌گرایی را در مصر کنترل کند.(*)

محسن موسوی‌زاده؛-اندیشکده برهان

بانیان تغییر پوشش در دوره رضاشاه چه کسانی بودند؟

آیا رضاشاه را می‌بایست تنها مسئول گرایش به ظواهر تمدن غرب دانست؟ واقعیت این است که رضاشاه اگرچه مستبد بود، اما دست‌پرورده نخبگان زمانه‌ی خود بود. روشن‌فکران و نخبگان آن عصر بودند که او را به این سمت کشاندند و او نیز با قلدری خاص خود، تلاش نمود تا جامعه را به این سمت سوق دهد.

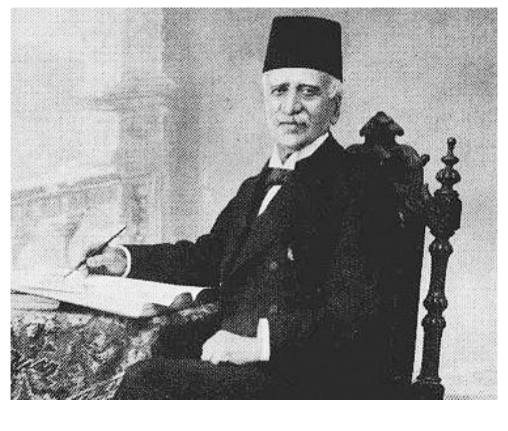

تغییر سلطنت در ایران از قاجار به پهلوی، از نقاط عطف تاریخ معاصر ایران است؛ چراکه از این پس، یک دولت پاتریمونیال جای خود را به دولت اقتدارگرا می‌داد. رضاشاه البته محصول زمانه‌ی خود بود. زمانه‌ای که در آن، امنیت رؤیایی دست‌نیافتنی بود. تنش ایران در زمان مشروطه که مشروطه خواهان را رودرروی سلطنت‌طلبان و پس از آن، مشروعه‌خواهان قرار داد، از یک سو و جنگ جهانی اول، از سوی دیگر، کشور را در منجلاب ازهم‌گسیختگی و ناامنی قرار داده بود. قیام‌های محلی پس از آن نیز به خوبی بیانگر ضعف حکومت مرکزی در تنظیم امور کشور و برقراری امنیت بود. از این رو، پس از آنکه رضاشاه توانست حداقلی از امنیت را برقرار کند، بسیاری به او گرایش یافتند.

بانیان تغییر پوشش در دوره رضاشاه چه کسانی بودند؟

برقراری امنیت در اندیشه روشن‌فکران ایرانی جایگاه ویژه‌ای داشت؛ آن‌چنان که میرزا ملکم‌خان آن را پیش‌شرط هر گونه پیشرفت و ترقی در کشور می‌دانست. پیشرفت و ترقی مقوله‌ای بود که سال‌ها پیش از آغاز جنبش مشروطه، محور اندیشه‌ی روشن‌فکران ایرانی بود. همچنان که روشن‌فکران پس از انقلاب مشروطه نیز به همین بهانه، پشت رضاشاه ایستادند. آنان ایران را از منظر فکری و فنی‌اقتصادی، کشوری عقب‌مانده می‌دانستند که می‌بایست هر چه زودتر در جاده‌ی پیشرفت و ترقی و به سمت آنچه غرب آن روز بود، حرکت می‌کرد.

بنابراین به غیر از امنیت، مسئله‌ای مهم‌تر و محوری‌تر به نام «پیشرفت و ترقی» نیز انگیزه‌ی همراهی و همکاری میان رضاشاه و روشن‌فکران و نخبگان آن زمان بود.

روشنفکران ایرانی آن‌چنان شیفته‌ی غرب بودند که همه چیز ایران را برای خود عار می‌دانستند. برای همین نه تنها گسترش فن غربی را برای ایران لازم می‌دانستند، بلکه تغییر آداب و رسوم ایرانی را نیز برای پیشرفت ایران لازم می‌دانستند. پیشرفت می‌بایست حتی شکل و ظاهر مردم ایران را نیز در بر می‌گرفت. نوع پوشش و حجاب زن و مرد باید همانند غربی‌ها می‌شد؛ پروژه‌ای که در ایران، ترکیه و افغانستان آزموده شد.

همایون کاتوزیان مدعی است که رضاشاه و هم‌مسلکان شبه‌مدرنیستش استفاده از انواع سرپوش ایرانی را موجب سرشکستگی می‌دانستند؛ زیرا آن‌ها نماد و نشانه‌ی عقب‌ماندگی ایران بودند. از این رو، کلاه جدیدی طراحی نمودند که شبیه کلاه نظامی فرانسویان بود و نام آن را کلاه پهلوی نهادند. همه دستور داشتند تا آن را بر سر نهند. تا این مرحله، واکنش مردم چندان منفی نبود، زیرا شباهت‌هایی میان این کلاه و کلاه سنتی وجود داشت. اما کمی بعد شاه بر آن شد که مردم می‌بایست کلاهی را بر سر نهند که در اروپا و آمریکای آن زمان متداول بود؛ یعنی همان کلاه شاپوی فرانسوی که در ایران به «کلاه لگنی» مشهور بود. این دیگر از نظر مردم زیاده‌خواهی بود. این دستور شاه ناآرامی‌هایی را در پی داشت.[1]

تا اینجای ماجرای اجباری شدن نوع خاصی از کلاه، زیاد گفته و شنیده شده است؛ اما نکته‌ای که در ادامه‌ی این نوشتار نگارنده لازم می‌داند به آن بپردازد، نقش فضای نخبگانی جامعه در رسیدن به این مهم است. آیا رضاشاه را می‌بایست تنها مسئول تمام این تظاهر به تمدن غرب دانست؟

واقعیت این است که رضاشاه اگرچه مستبد بود، اما دست‌پرورده‌ی نخبگان زمانه‌ی خود بود. روشن‌فکران و نخبگان آن عصر بودند که او را به این سمت کشاندند و او نیز با قلدری خاص خود، جامعه را به این سمت سوق داد.

روشن‌فکران آن عصر نیز وامدار روشن‌فکران پیش از خود بودند. روشن‌فکران ایرانی مدت‌ها پیش از رضاشاه و حتی انقلاب مشروطه، آن‌چنان شیفته‌ی غرب شده بودند که از تمامی نمادهای سرزمین خود احساس حقارت می‌کردند. روایت‌های علی‌محمد پرورش، صاحب روزنامه پرورش، که از قاهره‌ی مصر منتشر می‌شد، به خوبی می‌تواند فضای سه دهه پیش از روی کار آمدن رضاشاه را به تصویر بکشد. او که تمام دغدغه‌اش پیشرفت و ترقی ایران بود، در سفر مظفرالدین‌شاه به فرنگ، راهی آن دیار شد تا هیئت همراه شاه را ببیند و دریابد آیا او با دغدغه شناخت پیشرفت و ترقی غرب است که پا به این سفر گذاشته است؟ بگذریم از آنکه درک خود محمدعلی پرورش از نیات مظفرالدین‌شاه درست نبود و آنچه امروز برای ما آشکار است برای او قابل فهم نبود. اما با همه‌ی این احوال، آنچه برای او همچون ما روشن بود، حقارتی بود که روشن‌فکران ایرانی از ایران و نمادهای ایرانی داشتند. روایت او از ملتزمین مظفرالدین‌شاه در اروپا به خوبی بیانگر این ازخودباختگی است:

«چون اعلی‌حضرت همایونی و ملتزمین رکاب از هوتل [هتل] رایل پلیس به استالیون راه‌آهن بروکسل تشریف بردند و ما باز مراجعت به هوتل کردیم، جمعی ایرانی‌ها فوراً کلاه‌ها را تغییر داده، کلاه فرنگی [بر] سر گذاشته و در اطراف در جولانند. من جمله یکی از سفرای محترم را دیدم کلاه فرنگی گذاشته، در صالون [سالن] گردش می‌نماید. خیلی بدم آمد... تأسف خوردم که چرا نماینده‌ی دولت ما که در پایتخت دولت معظمی سفیر است، از کلاه ملی خویش عار دارد؛ در صورتی که فخر آن به همین کلاه است و اگر سفرای ما در خارجه مانند سفرای عثمانی کلاه خود را می‌پوشیدند، چندان کلاه‌های ما به انظار و فرنگیان غریب و عجیب نمی‌نمود...»[2]

پیشرفت‌خواهی پرورش از یک سو و آنچه در سطور بالا نشان‌دهنده‌ی تأکید او بر هویت ایرانی بود، از سوی دیگر، بیانگر خواسته‌ی او بر جمع این دو با هم بود؛ امری که در عمده‌ی روشن‌فکران و نخبگان هم‌تراز او نمود نداشت. آنان میان پیشرفت غربی و هویت ایرانی امکان همراهی نمی‌دیدند. از این رو، چون پیشرفت برایشان مقوله‌ای مهم‌تر بود، حاضر بودند هویت فدای پیشرفت شود. آن‌چنان که روشن‌فکران پیشامشروطه حاضر بودند الفبای فارسی را قربانی پیشرفت و ترقی ایرانی نمایند.

این در حالی بود که گاهی آنچه آنان بر آن دست می‌گذاشتند جنبه‌های بسیار ظاهری فرهنگ ایرانی بود؛ اما عقب‌ماندگی ایرانیان در سطوح مختلف فکری و عینی آن‌چنان بود که شاید آنان ترجیح می‌دادند در اروپا هیچ نمادی از فرهنگ ایرانی را به همراه نداشته باشند.

بنابراین منطقی این است که حرکتی همچون اجباری نمودن کلاه پهلوی را فقط به گردن رضاشاه نیندازیم، بلکه بر تمامی روشن‌فکران و نخبگان ایران از سه دهه پیش از آن می‌بایست این خرده را بگیریم که آیا نمی‌شد میان هویت ایرانی و پیشرفت و ترقی ایران‌زمین، نوعی اجماع و همراهی برقرار نمود؟ چرا فضای آن زمانه این‌چنین بود که همراهی میان هویت و پیشرفت برتافته نمی‌شد؟ علی‌محمد پرورش در سال ۱۹۰۰ سطور بالا را نگاشت. اجباری شدن کلاه شاپو برای مردان ایرانی در ۲ تیر ۱۳۰۶ (۱۹۲۷ میلادی) مصوب شد. سطور آورده‌شده از روزنامه‌ی پرورش نشان‌دهنده‌ی آن است که جامعه‌ی روشن‌فکری ایران، سه دهه پیش از مصوبه‌ی مجلس دوره‌ی رضاشاهی، خود را باخته بودند.

در زمان رضاشاه، اتفاقی که افتاد این بود که نخبگان حکومتی و روشن‌فکران به این نتیجه رسیده بودند که حال نوبت کل جامعه است که در چارچوب مدرنیزاسیون به سوی تغییر آداب و رسوم گام بردارد. رضاشاه مردی دارای ایده و اندیشه نبود. حرکتی که در زمان او صورت گرفت، برآیند تفکر روشن‌فکری زمانه‌ی او بود. در این برآیند، میان هویت و پیشرفت اجماعی وجود نداشت. حال باید جامعه‌ی روشن‌فکری ایران برای عبرت آینده‌ی خود، به این سؤال پاسخ دهد که بغض فروخفته‌ی نخبگان ایرانی ابتدای قرن بیستم میلادی که سال‌ها پس از ازخودبیگانگی خود آنان، خواست مردم ایران را نیز از اصل خود جدا کند، چه رهاوردی برای ایرانیان داشت؟(*)

پی‌نوشت‌ها:

[1]محمدعلی همایون کاتوزیان (۱۳۷۹)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ص ۱۷۱ و ۱۷۲

[2]روزنامه‌ی پرورش، شماره‌ی ۱۴، ص ۸

منبع: مشرق

دفاع از چکمه‌پوش بی‌سواد در دانشگاه!

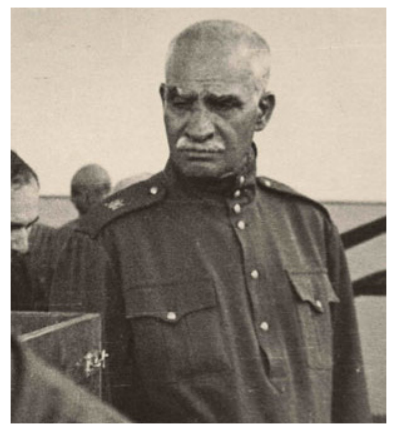

ساعت‌ها در دفاع از رضاخان حرف زدن، به استدلال شاه قاجار که درباره نفت گفته بود: «این ماده بدبو را می‌خواهیم چه کار؟» درباره انرژی هسته‌ای صحبت کردن، شادی کردن برای چیزی که از آن هیچ اطلاعی وجود ندارد، غیرعامدانه دانستن شلیک موشک آمریکایی به هواپیمای مسافری ایرانی با ۲۹۰سرنشین و دفاع از کاپیتان ناو وینسنس، تعریف خنثی از شهید و شهادت ارائه دادن، عصبانی شدن از شعار «مرگ بر آمریکا» و حتی دفاع کردن از کاخ سفید، معترضان وال‌استریت را یاغی و اغتشاشگر خطاب کردن و خیلی کارهای دیگر از توانایی‌های جریانی است که در همه این ۲ سال و در روزهای منتهی به جمع‌بندی مذاکرات حتی یک دفاع فنی از «متن» توافقات ایران و ۱+۵ منتشر نکرده‌اند. این رفتار را درباره قطعنامه ۲۲۳۱شورای امنیت هم پیش گرفتند و درباره متن این قطعنامه -که حتی تیم مذاکره‌کننده برخی مفاد آن را خطرناک تلقی کرده و گفته است: «مفاد خطرناک قطعنامه ۲۲۳۱ را اجرا نمی‌کنیم» (عراقچی در گفت‌وگوی ویژه خبری)- نیز تنها به تعریف و تمجید پرداختند.

جریان «توافق به هر قیمتی» که در همه ماه‌های گذشته با پرداختی غیرتخصصی به موضوع مذاکرات صرفا دنبال «فقط توافق» بوده است، حالا و در روزهای شادی جناح غربگرا، به اینکه در آینده تاریخ درباره نقش این جریان چه خواهد گفت و از آن به چه تعبیر خواهد کرد، نمی‌اندیشد. گروه مذکور که از برخی شخصیت‌های سیاسی تا لشکر روزنامه‌های دست به قلم حاضر برای بزک آمریکا را در خیل خود جای داده است، در مقاطعی حتی با برخی مشابهت دادن‌های تاریخی برای حصول همین «توافق به هر قیمتی»، به تیم متعهد مذاکره‌کننده جفا کرد و بی‌آنکه در تاریخ دقتی کرده باشد، ظریف را با مصدق وتوافق هسته‌ای را با قطعنامه۵۹۸ و... تطبیق داد و الی ماشاءالله تا دلتان بخواهد صغری و کبری برای حصول همین«توافق به هر قیمتی!» ترتیب داد. آش مواجهه غیرتخصصی این جریان و روزنامه‌های زنجیره‌ای با «مذاکرات هسته‌ای» آنقدر شور شده است که اخیرا در گزارشی تحقیقی که یک روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب صورت داده، براین مواجهه غیرفنی، کلی و غیرمصداقی تصریح شده است. مواجهه احساسی و در کل تبدیل موضوع توافق از یک مساله فنی به یک موضوع احساسی برای خنثی کردن نقدهای فنی، بی‌توجهی به متن و محتوای توافق از منظر نقد کارکردی، فراخواندن به جشن‌های خیابانی برای بعد از توافق، توهین و برچسب زدن به منتقدان فنی، ناراحتی و عصبانیت از شعار «مرگ بر آمریکا» در روز تشییع شهدای غواص و آن را مخالف مسیر مذاکره تلقی کردن، حاشیه‌سازی و حاشیه‌پردازی، قهرمان‌سازی برای واکسینه کردن مخاطب از هرگونه نقدی نسبت به تیم مذاکره‌کننده، معادل کردن توافق هسته‌ای با موضوع ارتباط با آمریکا، بزک دوباره و دوباره آمریکا، بزرگنمایی تاثیر تحریم‌ها بر اقتصاد و فرهنگ و همه شئون زندگی، تئوریزه‌کردن تطبیق‌های مختلف دینی و تاریخی با مذاکرات، رویاپردازی و انعکاس مطالب غیرواقعی برای بعد از توافق و به طور مشخص به راه انداختن یک پوپولیسم رسانه‌ای پیرامون مذاکرات تنها بخشی از تلاش جریان «توافق به هر قیمتی» بود که مذاکرات را صرفا با نیم نگاهی به اسفندماه و انتخابات مجلس دنبال می‌کرد.

این مساله آنقدر واضح بود که یک اصلاح‌طلب اسم و رسم‌دار بعد از بیانیه لوزان گفته بود: «میوه لوزان را در بهارستان باید چید.» اما فارغ از موضوع محتوای مذاکرات، خوشحالی و رویاپردازی‌هایی که برخی برای بعد از توافق در ذهن دارند و بر زبان می‌آورند و در روزنامه‌ها به تصویر می‌کشند، هم قابل تامل و هم سوال‌برانگیز است. البته وقتی بیشتر دقت می‌کنیم و می‌بینیم این جریان سابقه دفاع از رضاخان و سابقه همه تحرکات محیرالعقولی را که در بالا آوردیم دارد، از شدت این تعجب کم می‌شود؛ وقتی در قامت استاد دانشگاه و روی کرسی دانشگاه از رضاخان بی‌سواد و قلدر دفاع شود و دقیقا تکیه‌زنان روی همان کرسی دانشگاه بی‌توجه به علم و پیشرفت و تحصیل و آکادمی و... و بی‌توجه‌تر به این همه آثار و برکات موضوع هسته‌ای در انرژی و پزشکی و...می‌گویند: «از چاه هسته‌ای آبی درنمی‌آید»!

برخی از اینها که ادعای ملی‌گرایی و دفاع از مردم را هم البته در برخی موارد دارند، حالا و در روزهایی که خبر حضور یکی از متهمان پرونده انتقال خون‌های آلوده به ایران و یکی از عاملان انتقال ایدز به ایران مطرح است سکوت کرده‌اند به فراموشی ظلم. مثل سکوتی که درباره پرواز ۶۵۵ و ناو وینسنس داشته‌اند، مثل سکوت برای عاملیت آمریکا در ۲۸مرداد و سال‌های جنگ که همین اخیرا اوباما هم خود به آنها اعتراف کرد، مثل سکوت درباره جنایات دیگر مانند شیمیایی سردشت، لو رفتن عملیات کربلای ۴ و شهدای غواص و مثل سکوت درباره ۶۲ سال جنایت آمریکا! مثل دفاعی که از مدرنیته وارداتی رضاقلدر می‌کنند و سکوتی که فراموش کرده است دیوارهای خونین گوهرشاد را به خاطر قبول نکردن همین مدرنیته واپس‌گرایانه! برخی کاش به اندازه ماندلا واکنش نشان دهند که می‌گفت: «شاید ببخشم اما فراموش نمی‌کنم».

از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی از ازل تا به ابد فرصت درویشان است

محمدرضا کردلو-وطن امروز